

بسیار تحقیق بر روی بیعافیت هر دو هر روز خط کشیدی. ز او شدی
نه بچو در سیدی چو از مت بودیست خوردند طبع پر جافیزون دندان
رافتن نیست با چندان با شهای عرض پسندان زبان ندارد بقیلک
خوردن بکشد آن چشم فتنه مایل بفتوی آن کینه فاکل کمر فتنه خون پید
چو بیرون فک غرض **کلمت** آنچه از سینه دل فتنه کنی اگر چه بلفظت چون
مردمک بده طو فانش از جانیر و هر چه از خارج جمع کنی هر چند دفتر با ست
در چشم کشود تا چون مژه بر هم بخورد ز شمار با گفتگوی همه خلق خود
کیزی همچو عوام در کچ رسم نیمی محیط بدیناری از آن مژه دست هر قطره آ
پسند و با حرام جمعیت کو مریز بنند با موهای ارمیده بسلسله خوش بینای
پسند و بکب و قوع اتفاقی موجب سر از مو اوقات امثال خود بچو صدرا ارای
دستگاه کو بر شمس کز دیده و فراه که قدر تهای خوشناخت اجزای جمعیت
خود با مال نجوم موجب **نزل** چشم حق بین رحمت اندر شد باطل نده محرم لیلی
بر ات شوق بر بخش سیر معنی از هر چه عبارت فارغست قاصد ملک تقدس
ریح آب کل نده سعی در منزل ز غفلت بیان مرگ نیست شنجیت طرک و اناس
با طیب ننگ شعله وحشتی بدل فرسوده فتنه کند بزبان طبع بقیلک دو مچو
کنم که چنون کند ایضا نه طلب هوس نمر از خود دریم پر از طلب
چه در صنعت صفری بجز اینکه نامه فزون کند بخمال کردن چشم او چو نیست
صرف بخبار مر که زد و را که نظر مکنی مژه که ر بو فکلون کند ز جراحت دل
نازبان

رویک
نقطه
نوعی
زنده نمیری

مرگ ماند
جیب

ز جراحت دل نازبان بخمال و ندهم نشان که مبادان کف نازبان نفس
سایه چون کند بخین ز بوه دست دل ز صنایع اتم غلب که ز سرخس اگر کش
دوم هزار خانه سنون کند کف با عروج همین شود من خاک غرض برین
شود و ر و اینچنان چنین شوی که علان است دون کسند نفس ز سناز عواد
نه ترانه ما عشرت نفسون ز بده کوشش با چه امید بند بر کن کند ز نوم رحمت
خشف تر به ترود هوس در که کمال بخش سیاه اگر کلا آورده بشوین کند چوین
تخر سیدم که سیاب ر شده خامد کش بشا که افکنده سر شد که کون کند
روح ایسا چو بر لب است محب لطافت بر جمع اشیا محیط هر که نفس غلب
اعتباری من سینه و ترکیب کیفیت مختصری می پیوندد و پیشا به نقصان
دستگاه اصلایع تو چشم مصر و ف این اندر شد میدار در هر چه از مراتب اعتبار
نور دست با عاقله تصرف آورده ناچار خود را تخرج جمع اشیا مینماید و اعتبار
بطلب حصول آن مینماید خواه آن اشیا امور زهر باشد چون معلومات حقایق
و معانی و خواه از اسباب خارجی مثل محسوسات دستگاه امکان دوست داشتن
حصص دلیل اشیا نیست محتاج هر چه بدست ارمفت خود مینماید و تا
اشیا بشر هر چه حال می ممکن نیست تا ترکیب با قیامت اهرام بر است
کلی نمیتوان نیست تا کت جسمانی منقسم است لطافت روحانی نمیتوان
پوست از اینجا معلوم شد که این جوهر مقدس ز دست داده خود را
صورت فراهم آوردن کسباب بچوید تا بسز منزل تنزه پیوستن

نازبان